

جنبش‌های اسلامی و خشونت در خاورمیانه

جنبش‌های اسلامی و خشونت در خاورمیانه

توسل گسترده برخی از جنبش‌های اسلام‌گرا به خشونت و عملیات تروریستی در نیمه دوم دهه 1990 تحولی مهم در تاریخ فعالیت‌های اسلام‌گرایانه محسوب می‌شود. چرا که این بار غیرنظامیان نیز هدف قرار می‌گرفتند. به نظر می‌رسد که این مسئله نتیجه ترکیب دو جریان اسلام‌گرای مغرب و مشرق عربی بوده است که موجب شده دو گونه خشونت واکنشی و خشونت ایدئولوژیک جای خود را از ابتدای دهه 1990 به خشونت فرقه‌ای بدهد. این ترکیب در افغانستان و در خلال سالهای نبرد با نیروهای شوروی صورت گرفت و طی آن جنبش‌های رادیکال مغرب عربی مهارت‌های سازمانی و تشکیلاتی خود را در اختیار اسلام‌گرایان سعودی قرار دادند و در مقابل هم از کمک مالی آنان بهره‌گرفتند و هم از دیدگاه‌های فرقه‌گرایانه وهابی‌ها اثر پذیرفتند.

مقدمه

ظهور رژیم بنیادگرای افراطی طالبان و عملکرد آن در افغانستان، گسترش عملیات نظامی گروه القاعده در خاورمیانه علیه منافع آمریکا در آفریقا، یمن، و در نهایت حوادث 11 سپتامبر 2001، و نابودی برج‌های تجارت جهانی در نیویورک، کشتارهای فرقه‌ای در پاکستان، بمب‌گذاری‌های هولناک در میان عزاداران عاشورا، و سایر اقدامات گسترده خشونت‌بار علیه مراکز غیر نظامی در عراق (2004)، گروگان‌گیری‌ها و کشتار غیر نظامیان در روسیه و ترکیه در سالهای آغازین قرن بیست و یکم و به ویژه در اوت 2004، توجه ناظران سیاسی و تحلیلگران مسایل جنبش‌های اسلامی و نیز دولتمردان غرب و منطقه را به کاربرد خشونت در میان اسلام‌گرایان جلب کرد. گرچه قبل از این در سالهای اولیه دهه 1990 میلادی، حوادثی نظیر عملیات گروه الجماعة الاسلامیه مصر در منطقه الاهرام و کشتن تعدادی از جهانگردان خارجی در سالهای 1993، 1995 و 1997 بحث کاربرد خشونت را در میان اسلام‌گرایان بود. هدف اصلی این پژوهش این است که علل و عوامل توسل گروه‌های اسلام‌گرا به عملیات خشونت‌بار تروریستی را که در نوع خود سابقه‌ای میان اسلام‌گرا به عملیات خشونت‌بار تروریستی را که در نوع خود سابقه‌ای میان اسلام‌گرایان نداشته است، بررسی کند و آن را در بستر گسترده‌تر بحث‌های اسلام‌سیاسی و ایدئولوژی‌های اسلام‌گرایی جای دهد. بدین ترتیب، پژوهش کنونی بر آن است تا به این سؤال اصلی پاسخ گوید: علت توسل اسلام‌گرایان به عملیات خشونت‌بار و تروریستی در سالهای دهه 1990، به ویژه در نیمه دوم دهه 1990، چیست؟

در گزاره بالا از مفهوم «خشونت افراطی» و «تروریستی» نام برده شده است که در بستر تاریخ تحول جنبش‌های اسلامی به نوع خاصی از خشونت اشاره می‌کند که در گذشته پیشینه‌ای از آن به چشم نمی‌خورد. به عبارت دیگر، اقدامات خشونت‌بار گسترده جدید، نوع خاصی از خشونت در سطح اعلا‌ی خود است که به لحاظ اهداف و تعداد، آن را از سایر اقدامات خشونت‌آمیز اسلام‌گرایان در گذشته متمایز می‌سازد. با توجه به تازگی این نوع خشونت و در پاسخ به سؤال اصلی، پژوهش حاضر این فرضیه را مطرح می‌سازد توسل گروه‌های اسلام‌گرای دهه

1990 به اقدامات خشونت بار و تروریستی، نتیجه تغییر و تحولات عمده-ای است که در اثر تحولات افغانستان و ترکیب دو جریان اسلام‌گرایی مغرب و مشرق عربی روی داده و فرقه‌گرایی و خشونت فرقه‌ای را در صدر برنامه‌های سیاسی جنبش اسلامی داده است. در اینجا غرب و شرق عربی، اشاره به دو حوزه عمده جریان اسلام‌گرایی سیاسی در جهان عرب دارد که سایر کشورهای عربی را نیز تحت تأثیر خود قرار داده است. این دو حوزه، یکی مصر است که در بخش غربی جهان عرب واقع شده است و دیگری، عربستان سعودی که در بخش شرقی آن قرار دارد. هر دو کشور در طول سالهای قرن بیستم شاهد ظهور گسترده عناصر اسلام‌گرا بوده و بر سایر جریانهای اسلام‌گرایان عربی تأثیر گذاشته است. منظور از فرقه‌گرایی، نوع‌گرایی و نگرش سیاسی است که با برداشت خاصی از اسلام، نه تنها این برداشت را درست‌ترین نسخه از ریشه و عمل اسلامی می‌داند، بلکه درصدد است تا با رد سایر برداشتها و برخورد خصمانه با آنها، نگرش مورد نظر خود از اسلام را در عمل پیاده کند. در اینجا به طور آشکار، برداشتهای وهابی از اسلام سیاسی و نحوه نگرش آن به سایر مکاتب فقهی اسلامی و برخوردهای خصمانه آن با پیروان این کاتب مدنظر قرار دارد. این نگرش خود نوعی فرقه‌گرایی و تشدید فرقه‌گرایی در جهان اسلام و منطقه خاورمیانه است.

برای پاسخ دادن به سؤال اصلی پژوهش؛ یعنی علت توسل جنبشهای اسلام‌گرای دهه 1990 به خشونتهای کورکورانه تروریستی و اثبات فرضیه، بحث درباره چند مسئله ضروری به نظر می‌رسد. این پژوهش بر آن است تا با نگاهی مختصر به این مسایل، به تبیین فرضیه مورد نظر بپردازد. در این رابطه، در ابتدا بحث کوتاهی پیرامون مسئله خشونت و دیدگاههای موافق و مخالف با کاربرد آن از سوی جنبشهای اسلامی خواهیم داشت و سپس به طبقه‌بندی عملیات خشونت بار گروههای اسلام‌گرا از آغاز ظهور آنها دهه 1930 میلادی تا پایان قرن بیستم دست خواهیم زد. در همین راستا پس از طرح خشونت افراطی و توسل برخی گروههای اسلام‌گرا از دهه 1990 به آن، به مبانی فکری طرفداران کاربرد این نوع خشونت، به ویژه بنیادهای فقهی آن در آثار فقهای اهل سنت، خواهیم پرداخت. پس از بحثهای مربوط به خشونت، به ادعای اصلی مندرج در فرضیه یعنی تحولات دهه 1990 و چگونگی ترکیب دیدگاهها و تشکیلات جریانهای اسلام‌گرای غرب و شرق عربی در افغانستان خواهیم پرداخت و بازتاب این نوع همکاری را در عملکرد جنبشهای اسلامی در خاورمیانه، چه علیه دولتهای عرب و چه نیروهای غیر عربی، مورد بحث قرار خواهیم داد و اهمیت تحولات افغانستان که صحنه عملیاتی این همکاری و نزدیکی ایدئولوژیک میان اسلام‌گرایان غرب و شرق عربی بود، ما را بر این می‌دارد تا تحولات نیمه دوم دهه 1990، یعنی تسلط طالبان بر افغانستان و بازگشت مجدد جریانهای اسلام‌گرای افراطی در صحنه این کشور را تا تشکیل گروه موسوم به القاعده مورد بحث قرار دهیم تا درک بهتری از چگونگی مسلط شده ذهنیت خشونت افراط‌گرایانه و فرقه‌ای در میان اسلام‌گرایان مستقر در افغانستان به دست دهیم.

اسلام‌گرایان و مسئله خشونت: بحثهای نظری

گرچه در میان محافل اندیشمندان اسلامی و اسلام‌گرا بحثهای گسترده‌ای پیرامون مسئله جهاد در اسلام صورت گرفته است، در اینجا آن گونه بحثهای نظری را مورد توجه قرار می‌دهیم که نه فقط به عنوان یک موضوع فکری، بلکه به عنوان نوعی واکنش به اقدامات خشونت بار گروههای اسلام‌گرایا معاصر در گرفته است. به عبارت دیگر، از بحثهای گسترده پیرامون مفهوم جهاد و مصداقهای آن خودداری کرده و به بحثهایی توجه میکنیم که در گرماگرم گسترش اقدامات خشونت‌گرای گروههای اسلامی معاصر در مخالفت با آنها یا دفاع از آنها صورت گرفته

است. به طور کلی، این بحثها در سه دوره متفاوت نمود بیشتری به خود گرفته است؛ یکی، در پایان دهه 1960 و اوایل دهه 1970 که گروه‌های اسلام گرای غرب عربی با استفاده از آثار سید قطب به رادیکالیسم اسلامی و استفاده از خشونت علیه رژیم‌های عرب متمایل شده بودند، و دوم، در پایان دهه 1980 که گروه‌های رادیکال اسلام گرای مصری به اقدامات خشونت باری نظیر ترور فیزیکی مقامات حکومتی مصر و درگیری‌های خشونت بار خیابانی با نیروهای امنیتی این کشور دست زدند؛ و سوم، در دوره پس از روی کار آمدن طالبان در افغانستان و کاربرد خشونت‌های گسترده از سوی آنها و نیز از سوی نیروهای اسلام گرای غیر افغانی حامی آنها نظیر سازمان القاعده علیه نظامیان و نیز نظامیان آمریکایی که در حادثه 11 سپتامبر 2001 به اوج خود رسید.

نخستین بحث گسترده بر سر روآبودن یا نبودن استفاده از خشونت از سوی اسلام گرایان در راه رسیدن به اهداف سیاسی، در سال‌های آخر دهه 1960 میلادی شروع شد. در آن هنگام کتاب مهم معالم فی الطریق نوشته سید قطب الهام بخش بخشی از اسلام گرایان جوان شد تا در راه رسیدن به جامعه اسلامی و با استفاده از خشونت، نظام‌های حاکم بر کشورهای عربی را که از نظر سید قطب نظام‌های جاهلی قلمداد می شدند، سرنگون کنند. گرچه بحث مذکور از زمان اعدام سید قطب در 1966 شروع شد و مطبوعات تحت حمایت دولت، برخی علمای الازهر و سایر نویسندگان طرفدار دولت، نوشته های قطب و برداشتهای به شدت رادیکال او را محکوم کردند[1]، بحث پیرامون جایز بودن یا نبودن کاربرد خشونت بار انتشار کتاب بسیار معروف حسن العصبی، مرشد عام اخوان المسلمین مصر، با عنوان دعاة لاققضاءه جان تازه ای به خود گرفت و بحثهای دیگری را در نیمه اول دهه 1970 و حتی بعد از آن درباره خشونت در محافل اسلام گرا پیش آورد. سید قطب در کتاب مذکور که به فارسی با سه ترجمه متفاوت به نام نشانه های راه، یا چراغی بر فراز راه انتشار یافته است[2]، با جاهل خواندن نظام‌های سیاسی معاصر مسلمان و غیر مسلمان، به پیروان جنبش‌های اسلامی پیشنهاد کرد که از طریق سازمان دهی و تشکیل هسته های پیشتاز، نظام جاهلی را سرنگون کرده و با ایجاد جامعه مسلمین به جای جامعه جاهلی زمینه پیاده سازی اسلام را در سطح جهانی نیز فراهم کنند.[3] بدین ترتیب، توسل به اقدامات رادیکال مسلحانه و جهاد نه تنها در دوره تبدیل جامعه جاهلی به جامعه مسلمان، بلکه بعد از آن نیز وظیفه مسلمانان مؤمن و متعهد در نظر گرفته می-شد تا بدین ترتیب زمینه های تشکیل جامعه جهانی اسلام فراهم آید.[4]

این نوشته-ها بر نسل جوان جنبش اسلامی تأثیر بسیار زیادی گذاشت و آنان با جدا کردن راه خود از خط نسل قدیم اخوان المسلمین، در پی سازمان دهی تشکیلات رادیکال جدید برآمدند تا زمینه-های تبدیل جامعه جاهلی به جامعه اسلامی را فراهم سازند. مشاهده این نوع تحولات، به خصوص خطر از هم پاشیدن اخوان المسلمین از یک طرف و هجوم گسترده ای که از بیرون از طرف حامیان ناصر، که از سوی محافل لاپیک یا مذهبیهای میانه رویی نظیر جامعه الازهر، علیه اسلام گرایان، به خاطر توسل آنها به اقدامات خشونت بار یا طرح نظریه های خشونت صورت گرفت، باعث شد تا رهضیبی در سال 1969 کتابی با عنوان دعاة لاقضاء بنویسد و در آن، به طور ضمنی نظریه های خشونت گرایانه و تفکر اسلام گرایانی نظیر سید قطب را محکوم کند.[5] در این کتاب، هضیبی استدلال می کند که وظیفه اسلام گرایان تنها ابلاغ پیام دعوت اسلامی است و نه چیزی دیگر. به عبارت دیگر، می‌خواهد به پیروان اخوان المسلمین تفهیم کند که از توسل به اقدامات خشونت بار و قهر آمیز علیه رژیم سیاسی پرهیز کرده و تنها به تبلیغات بپردازند. وی قضاوت کردن را از عهده طرفداران جنبش اسلامی خارج میداند و می گوید: «وظیفه مسلمانان قضاوت درباره چگونگی ماهیت دیگران نیست؛ آنان باید دعوت اسلامی را ابلاغ

کنند».[6] در اینجا هضیبی به طور ضمنی سید قطب و طرفداران او را خطاب قرار می دهد که از حد دعوت فراتر رفته اند و با قضاوت درباره ماهیت رژیم سیاسی، خواستار سرنگونی آن شده اند. به هر روی، این گونه بحثها درباره افراط گرایی (التطرف) در سالهای دهه 1970 همچنان در مطبوعات و محافل مصری و حتی سایر نقاط جهان اسلام دنبال شد. با این همه، محکوم کردن خشونت گرایی و برداشتهای رادیکال و افراطی اسلام گرایان از مسائل اجتماعی سیاسی، از جمله انتقاد از سید قطب، باعث فروکش کردن جنبشهای رادیکال اسلامی نشد، بلکه سالهای دهه 1970 شاهد رشد این گونه جنبشها بود. گروههایی نظیر سازمان آزادی بخش اسلامی و جماعة المسلمین در صدد سرنگونی دولت سادات برآمدند و سرکوب شدند. و گروهی همچون سازمان جهاد سرانجام در اکتبر 1981 سادات را به قتل رساند.[7] ادامه خشونت‌های پس از قتل سادات و شروع درگیریهای خیابانی میان نیروهای امنیتی مصر و اسلام گرایان از یک سو، و اقدام گروههای رادیکال جدیدی نظیر الجماعة الاسلامیه که از افکار سید قطب الهام می گرفت، برای ترور برخی مقامات مصری نظیر وزیران کشور، نخست وزیر، حتی بعدها رئیس جمهور مصر، بار دیگر موضوع افراط گرایی و خشونت را به کانون بحثهای روشنفکری مصر و دیگر نقاط جهان اسلام تبدیل کرد. با گسترش درگیریهای خشونت بار در مصر در اواخر دهه 1980 یکی از نویسندگان اسلام گرای مصری به نام قاضی محمد سعید العشماوی، با نوشتن کتاب الاسلام السیاسی[8] در صدد پاسخگویی به ادعای اسلام گرایان رادیکال هوادار اقدامات خشونت بار برآمد.

عشماوی در کتاب خود از حمله به خشونت گرایان اسلام گرا فراتر رفته و در واقع مبانی فکری اسلام گرایان رادیکال را مورد سؤال قرار میدهد و تا آنجا پیش می رود که سیاسی کردن اسلام و توجیه اقدامات خشونت بار تروریستی بر اساس اسلام را با عمل فحشا مقایسه می کند.[9] وی در واقع با بحث درباره مفاهیم کلیدی اسلامی سیاسی نظیر حاکمیت الله، حکومت اسلامی، جهاد در اسلام، بنیادگرایی اسلامی و ملی گرایی اسلامی می خواهد مبانی هستی شناسی رادیکالیسم اسلامی را شالوده شکنی کند و اسلام را از دست قید و بند های سیاست روز و گروههای سیاسی اسلام گرای افراطی نجات دهد. یکی از مهم ترین بحثهای او در کتاب فوق، مسئله جهاد در اسلام است که در فصل جداگانه آن را مورد بررسی و نقد قرار می دهد. هدف عشماوی از بحث جهاد این است که نشان دهد، خشونت گرایان اسلام گرا، اصل و حقیقت و معنی واقعی جهاد را در اسلام درک نکرده اند و با برداشتهای نادرست از برخی آیات قرآنی مربوط به پیکار و جهاد، اسلام را یک دین خشونت گرا جلوه می دهند و اعتبار آن را به عنوان یک دین مصالحه جو و معنوی جهانی خدشه دار می سازند. وی با تجزیه و تحلیلی مفصل آیات قرآنی قتال و جهاد و دخیل کردن بحثهای دینی و اجتماعی و شیوه های تفسیر قرآن به این نتیجه می رسد که جهاد اصولاً از نظر اسلام و پیامبر اسلام(ص) توعی تلاش مداوم و گسترده برای خویش سازی و رها شدن از تمایلات نفسانی است تا پیکار و جنگ،[10] گرچه کتاب عشماوی حامیان و منتقدانی را در سال 1989 برای او به دنبال آورد، اما بار دیگر باعث آغاز بحث پیرامون مسئله خشونت در اسلام و روا بودن یا نبودن آن شد. یکی از طرفداران جنبش اسلامی به نام فهمی هویدی ضمن رد اظهارات عشماوی، خشونت گرایی را محصول گفتمان اسلامی اصیل مصری و عربی ندانست، بلکه آن را به اندیشمندان شبه قاره هند به ویژه ابوالاعلی مودودی و برداشتهای سید قطب از مودودی نسبت داد.[11]

تحولات دهه 1990 در جهان عرب و افغانستان و سرانجام حوادث 11 سپتامبر 2001 در نیویورک بار دیگر بحث خشونت و جایگاه آن را در اسلام زنده کرد. درگیریهای افغانستان پس از روی کار آمدن طالبان، رفتار خشونت گرای طالبان با مردم افغانستان، به ویژه نوگرایان و زنان از یک سو و

کشتار شیعیان و مخالفان دیگر در مناطق مرکز و شمالی افغانستان از سوی دیگر، ضربه سختی بر چهره اسلام سیاسی در جهان وارد ساخت. علاوه بر این ورود مجدد بن لادن و طرفداران او به افغانستان (1996) و عملیات مسلحانه گروه بن لادن علیه سفارتخانه‌های آمریکا در تانزانیا، کنیا و سایر نقاط از جمله بمب گذاری سال 1993 برج تجارت جهانی در نیویورک، باعث شد تا انتقادات زیادی بر جنبش بنیادگرایی اسلامی، چه در جهان غرب یا خاورمیانه و سایر نقاط، صورت بگیرد. برخی از اسلام‌گرایان برای حفظ حیثیت جنبش اسلامی میانه رو، عملکرد طالبان و گروه القاعده را زید سؤال بردند. [12] علاوه بر افغانستان، تحولات بعد از 1376 ایران و درگیری‌های میان دو جناح اصلاح طلب و سنتی، و تحولاتی نظیر قتل‌های زنجیره‌ای و ترور برخی چهره‌های اصلاح طلب یا حمله به کوی دانشگاه تهران در 18 تیر ماه 1378 و برخوردهای خیابانی باعث انتقادات شدیدی از سوی اصلاح طلبان و چهره‌های مذهبی نو گرای ایران به خشونت طلبی جناح سنتی شد. به هر صورت، در اواخر دهه 1990 و اوایل دهه آغازین قرن بیست و یکم نوشته‌های زیادی در سراسر جهان اسلام، عربی و غیر عربی، پیرامون خشونت و لزوم طرد آن انتشار یافت. از سوی دیگر، طرفداران نهضت رادیکال اسلامی بنیاد گرا در پاسخ به این انتقادات، با توسل به تفسیر آیات قرآن و سنت پیامبر اسلام (ص) درصدد برآمدند تا کاربرد عملیات خشونت بار علیه مخالفان خود را توجیه کنند.

کاربرد خشونت در جنبش‌های اسلامی: طبقه بندی سه گانه

به رغم حملاتی که در سال‌های دهه 1980 و 1990 علیه عملیات خشونت بار گروه‌های افراطی اسلام گرا صورت گرفته است، باید تأکید کرد که این نوع عملیات که ماهیت روشن تروریستی نیز دارند، در جنبش‌های اسلامی قبل از سال‌های نیمه دوم دهه 1980 سابقه نداشته است و همان گونه که در بحث مقدماتی مربوط به فرضیه توضیح دادیم، پدیده‌ای جدید محسوب می شود که از همین سال‌های دهه 1990 به درون جریان اصلی جنبش‌های معاصر اسلامی راه یافته است، اما به هر صورت نفس کاربرد خشونت در جنبش‌های اسلامی معاصر بی-سابقه نیست. به طور کلی، با توجه به تاریخ پر فراز و نشیب 70 ساله جنبش‌های اسلامی از شکل گیری اخوان المسلمین تا حال حاضر، می توان سه نوع اقدامات خشونت بار را از یکدیگر متمایز کرد: 1. خشونت‌های واکنشی؛ 2. خشونت ایدئولوژیک؛ 3. خشونت فرقه‌ای. به لحاظ سلسله مراتب دامنه خشونت و تلفات ناشی از آن، نوع نخست را می توان در پایین ترین و نوع سوم را در بالاترین درجه سلسله مراتب قرار داد. نوع نخست خشونت، به اقداماتی اشاره دارد که گاه به گاه و در واکنش به اقدامات خشونت بار و سر کوبگر حکومتها، از سوی اعضای جنبش‌های اسلامی صورت گرفته است و اقدامی برنامه شده محسوب نمیشود. نوع دوم بر خلاف نوع نخست، خشونت سازمان یافته‌ای است که در چارچوب راهبرد کلی جنبش‌های اسلامی برای سرنگونی رژیم‌های سیاسی به کار گرفته شده است و جنبش‌های اسلامی در سال‌های دهه 1960-1980 از این نوع خشونت ایدئولوژیک استفاده می کردند. نوع نخست خشونت، یعنی خشونت واکنش در سال‌های دهه 1940-1960 در جنبش‌های اسلامی دیده می شده است، اما نوع سوم خشونت که آن را به خشونت فرقه‌ای تعبیر کردیم، بر خلاف دو نوع نخست، هم به لحاظ اهداف مورد نظر و هم به لحاظ دامنه تلفات، بسیار گسترده تر از آنها بوده است. در واقع در دو نوع خشونت واکنش و خشونت ایدئولوژیک، جنبش‌های اسلامی مقامات حاکم رژیم‌های عربی و یا مأموران امنیتی بالا را هدف قرار می دادند و از کاربرد خشونت علیه مردم عادی پرهیز می کردند، اما در نوع سوم که نوعی اقدام کورکورانه و تروریستی است، مردم عادی و غیر نظامی نیز هدف عملیات خشونت بار گروه‌های اسلامی تندرو قرار گرفته اند. به همین لحاظ

می توان آن را خشونت فرقه ای ناشی از تعصبات قبیله ای، هر چند در چارچوب ابزار نوین، قلمداد کرد. توضیح در مورد هر یک از این خشونت‌های سه گانه و آرایه مثال‌های کافی، تمایز بین آنها را بیشتر نشان میدهد.

1. خشونت واکنشی

همانگونه که گفته شد، جنبش اخوان المسلمین از سال بنیانگذاری خود در 1928 تا اوایل دهه 1960 به ندرت از خشونت و عملیات قهر آمیز برای رسیدن به برنامه های خود استفاده کرد. گرچه در اواخر دهه 1920 میلادی، یک گروه مخفی در درون سازمان اینجاد شد و به تدریج به جمع آوری اسلحه و آموزش نظامی مشغول شد، [13] این اقدامات در راستای برنامه خاصی برای مقابله با مقامات حکومتی و یا رقیبان و مخالفان آنها صورت نمی گرفت. اصولاً اخوان المسلمین تا سال 1948؛ یعنی جنگ فلسطین، هیچ گونه استفاده ای از اسلحه نکرد. در جریان جنگ اول اعراب و اسرائیل در مه و ژوئن 1948، داوطلبان اخوان در جبهه های جنگ فلسطین به همراه نیروهای ارتش مصر شرکت کردند و آنجا بود که اولین آزمایش و تجربه اخوان در کاربرد اسلحه و خشونت عملی شد. ناتوانی اعراب در شکست اسرائیل و نیز اشغال سایر سرزمینهای فلسطینی از سوی دولت یهود، نارضایتی اعراب، نیروهای نظامی مصر و از جمله سازمان اخوان المسلمین را به دنبال آورد. انتقادات شدید مطبوعات اخوان به دولت مصر به خاطر عدم همکاری با نیروهای نظامی، باعث غیر قانونی کردن سازمان از سوی نخست وزیر (نقراشی پاشا) و بستن مطبوعات آنها و دستگیری برخی از اعضای سازمان شد. فضای حاکم بر سیاستهای مصر و جهان عرب از یک سو، و اقدامات دولت نقراشی پاشا باعث شد تا شبکه مخفی درون اخوان المسلمین در اواخر 1948 با استفاده از ابزار قهریه، نقراشی پاشا را ترور کند. این نخستین اقدام خشونت بار اخوان پس از تأسیس آن بود. مدتی بعد حسن البنا، رهبر سازمان، از سوی عناصر ناشناس که احتمالاً نیروهای امنیتی دولت بودند، به قتل رسید. [14] به رغم ترور حسن البنا، سازمان از توسل به خشونت علیه دولت خودداری کرد. اقدامات مسلحانه بعدی اخوان در ماههای نخستین 1952 نیز در واقع علیه نیروهای نظامی انگلستان در منطقه کانال سوئز صورت گرفت که تا حدی زمینه ساز آشوبهای ماه ژوئیه، و کودتای افسران آزاد به رهبری جمال عبدالناصر در 22 ژوئیه 1952 بود. [15]

برای حدود دو سال رابطه اخوان با دولت جدید انقلابی خوب بود و به رغم انحلال همه احزاب سیاسی ازسوی رژیم جدید، اخوان المسلمین همچنان از آزادی فعالیت برخوردار بود. به تدریج رابطه میان اخوان و دولت بر سر خواسته های اسلامی تیره شد و سرانجام به انحلال اخوان المسلمین منجر گردید. قرارداد 1954 ناصر با انگلستان که به بریتانیا اجازه می داد همچنان بخشی از نیروهای خود را در کانال سوئز نگاه دارند، باعث حملات لفظی شدید اخوان به ناصر شد. فشار دولت و انتقادات اخوان به تیره شدن روابط و سرانجام به اقدام جناح مخفی اخوان برای ترور ناصر در سال 1954 منجر شد. [16]

این اقدام تروریستی علیه ناصر، باعث آغاز سرکوب گسترده جنبش اسلامی و دستگیری بخش اعظم اعضای آن و اعدام چند تن از رهبران تندروی شاخه مخفی شد. از آن به بعد اخوان فرصت دست زدن به خشونت را پیدا نکرد، اما در واکنش به اقدامات خشونت بار رژیم ناصر در شکنجه و اعدام اعضای اخوان در زندانهای نصر، برخی از رهبران فکری جنبش اسلامی در داخل زندان به سوی رادیکالیسم گرایش پیدا کردند و به ایدئولوژیک کردن استفاده از خشونت دست زدند.

2. خشونت ایدئولوژیک

همان گونه که گفته شد، اذیت و آزار اعضای اخوان المسلمین در داخل زندانها در سالهای بعد از 1964 باعث رادیکال شدن جنبش اسلامی و ایدئولوژیک کردن استفاده از خشونت گردید.

برخی از نیروهای عضو اخوان المسلمین نظیر خانم زینب الغزالی و سایرین، به شیوه‌های برخورد خشونت بار مأموران امنیتی دولت جمال عبدالناصر با اعضای اخوان پرداخته‌اند. [17] علاوه بر این برخوردهای خشونت بار، اعدام‌های گاه به گاه اعضای اخوان در درون زندانها که اخوانی‌ها آن را به عنوان کشتارهای گسترده تفسیر کرده‌اند. [18] در تلاش شخصیت‌هایی چون سید قطب برای ارایه یک برنامه رادیکال قهرآمیز برای مقابله با سیاست‌های رژیم ناصر و سرنگونی آن بسیار مؤثر بوده است. در واقع، سید قطب عمده‌ترین نقش را در رادیکالیزه کردن جنبش اسلامی و تدوین شیوه‌های استفاده از نیروی قهریه با نظام سیاسی بازی کرد. همان گونه که در صفحات پیشین گفته شد، سید قطب با نوشتن کتاب معالم فی الطريق، خطوط راهنمای اصلی این ایدئولوژی رادیکال را ترسیم کرد و تأکید ورزید که برای تبدیل جامعه جاهلی به جامعه اسلامی باید یک پیشتاز رزمنده (الطليعه المقاتله) شکل بگیرد و کادرهای از جان گذشته این پیشتاز وظیفه از میان بردن رژیم جاهلی به عهده بگیرند. [19] سید قطب خود در زندان ظاهراً در معرض رفتار ای خشونت بار و شکنجه‌های مأموران امنیتی قرار گرفته و به این نتیجه رسیده بود که هیچ راهی برای مقابله با رژیم جز اعمال خشونت وجود ندارد. [20] البته باید فضای رادیکال حاکم بر جهان عرب، خاورمیانه و اصولاً جهان سوم در سالهای دهه 1960 را نیز که در آن جنگ‌های چریکی علیه قدرتهای استعماری جریان داشت و گروه‌های چپ‌گرای مارکسیستی برای سرنگونی رژیم‌های طرفدار غرب و استقرار سوسیالیسم تلاش می‌کردند، در رادیکال کردن اسلام‌گرایان از نظر دور نداشت.

به هر صورت، سید قطب پس از آزادی از زندان در سال 1964 در راه سازمان دهی اخوان المسلمین تلاش کرد و در نهایت در سال 1966 پس از محاکمات نظامی به اعدام محکوم شد. اعدام قطب، شهرت گسترده او را به دنبال داشت و کتاب ویپی به مرامنامه جنبش اسلامی تبدیل شد. اعضای جوان تر اخوان در زندان با مطالعه کتاب او به سوی رادیکالیسم گرایش پیدا کردند و مصمم شدند که پس از آزادی به تلاش جهت اجرای تعالیم ایدئولوژیک سید قطب برای سرنگونی جامعه جاهلی و روی کار آوردن رژیم اسلامی ادامه دهند. بدین گونه بود که در 1971 به دنبال آزادی تمامی اعضای اخوان المسلمین، جوانان طرفدار سید قطب به سازمان دهی گروه‌های طرفدار مبارزه مسلحانه مخفی و تربیت کادرهای آموزش دیده ایدئولوژیک و نظامی دست زدند. از این رو بود که در سالهای دهه 1970 چندین سازمان انقلابی مسلح جهت سرنگونی رژیم سادات تلاش کردند. گروه‌هایی نظیر سازمان آزادی بخش اسلامی (منظمه التحرير الاسلامی) به رهبری دکتر صالح سریه، گروه جماعه المسلمین (معروف به التکفیر و الهجره) به رهبری مهندس شکر مصطفی، سازمان جهاد به رهبری افرادی چون عبدالسلام فرج، عبودالزمر، عمر عبدالرحمن و دیگران و سرانجام گروه جماعه الاسلامیه، همگی گروه‌های مخفی مسلحی بودند که در میان دانشگاه‌های مصر و سایر عرصه‌های اجتماعی به کادر سازی و آموزش نظامی اعضای خود مشغول بودند.

همه این گروه‌ها، استفاده از خشونت علیه رژیم سیاسی و نیروهای آن را با توسی به اندیشه‌های سید قطب که از چارچوب ایدئولوژیک منسجمی برخوردار بود و از خشونت برای رسیدن به قدرت سیاسی و ایجاد یک نظم سیاسی جدید استفاده می‌کرد، توجیه می‌کردند. تفسیر آیات جهاد و قتال در قرآن و زندگی برخی فقهای تندروی اهل سنت نظیر ابن تیمیه برای ساختن و پرداختن آن چارچوب ایدئولوژیک مورد بهره برداری قرار گرفت. این نوع تفسیرهای رادیکال از متون اسلامی و احادیث و نوشته‌های اندیشمندان اسلامی در تمامی آثار سازمانی گروه‌های مذکور به چشم می‌خورد. نکته مهمی که باید در این راستا به آن توجه کرد، آن است که خشونت ایدئولوژیک نیز همانند خشونت واکنش دوره قبل، تنها علیه دولت حاکم و مقامات و نیروهای

امنیتی آن به کار برده می‌شد.

تمامی این گروه‌ها در طول سال‌های دهه‌های 1970 و 1980 بارها علیه دولت و نیروهای آن به عملیات مسلحانه، نظیر ترور دست زدند. تلاش سازمان آزادی بخش اسلامی برای ترور سادات در دانشکده عنی پولیس در 1974، ترور یوسف الذهبی، وزیر اوقاف مصر، از سوی گروه جماعه المسلمین در 1976، [21] و در گیریه‌های مسلحانه همین گروه در سال 1976 در روستای کرداسه [22] را می‌توان در راستای اعمال خشونت‌های ایدئولوژیک جنبش‌های اسلامی دهه 1970 عنوان کرد. در دهه 1980 نیز گروه‌های اسلام‌گرا بیشتر درگیر عملیات مسلحانه مبتنی بر خشونت ایدئولوژیک بودند. عمده‌ترین نمونه اعمال خشونت ایدئولوژیک علیه دولت، ترور سادات در اکتبر 1981 از سوی سازمان الجهاد و درگیریه‌های مسلحانه بعد از آن در شهرهای اسیوط و منیا بود. اعمال خشونت‌های ایدئولوژیک از سوی جنبش‌های اسلامی دیگری چون ناجون من النار (نجات یافتگان از آتش جهنم) و الجماعه الاسلامیه یا گروه‌های کوچک‌تر در سال‌های دهه 1980 همچنان در مصر و سایر کشورهای عرب نظیر الجزایر اوایل دهه 1980 یا در سوریه از سوی اخوان المسلمین در 1982 اعمال می‌شد. [23]

از اواسط سال‌های دهه 1980 که سرکوب دولتی و کنترل اطلاعاتی کشورهای عرب علیه جنبش‌های اسلامی گسترش پیدا کرد، دامنه اعمال خشونت ایدئولوژیک روبه کاهش گذاشت. عامل دیگر عمده این کاهش، محبوبیت سیاست‌های اعتدالی گروه اخوان المسلمین مصر بود که اصولاً با هر گونه اعمال خشونت از سوی اسلام‌گرایان علیه دولت مخالفت می‌کرد. [24] بدین ترتیب سرکوب جنبش‌های رادیکال از یک سو، و انزوای گروه‌های رادیکال اسلامی به دلیل ضربات مهلکی که بر پیکره جنبش وارد آمد از سوی دیگر، عامل کاهش حوادث خشونت بار میان جنبش‌های اسلامی و دولت‌های حاکم شد. با این همه از اواخر دهه 1980، نوع جدیدی از خشونت در میان برخی جنبش‌های اسلامی مشاهده شد که به لحاظ ماهیت با خشونت واکنشی و ایدئولوژیک متفاوت بود. این نوع خشونت را می‌توان خشونت فرقه‌ای خواند.

3. خشونت فرقه‌ای؛ این نوع خشونت گرچه با هدف سرنگونی رژیم حاکم با دولت‌های دشمن صورت می‌گیرد، لزوماً عوامل دولتی هدف حملات خشونت بار گروه‌های اسلام‌گرا قرار نمی‌گیرند. این نوع خشونت نه تنها تفاوتی میان اهداف دولتی و غیر دولتی قایل نمی‌شد، بلکه در به کارگیری میزان خشونت علیه اهداف مورد نظر خود نیز محدودیتی قایل نبود. درگیریه‌های خشونت بار وهولناک میان دولت و جنبش‌های اسلامی الجزایر و کشتار صدها غیر نظامی از هر دو سو، از اولین نمونه‌های گسترش خشونت فرقه‌ای و کورکورانه در غرب جهان عرب بود. ابتدا اسلام‌گرایان سایر نقاط جهان نمی‌پذیرفتند که گروه‌های افراطی اسلام‌گرا در این کشتارها دست داشته باشند، اما گذشت زمان و انتشار اخبار و اطلاعاتی درباره گروه افراطی جماعت مسلح الجزایر بر همگان ثابت کرد که نوع جدیدی از افراط‌گرایی اسلامی ظهور کرده است که از کاربرد خشونت علیه افراد غیر دولتی و غیر نظامی، آن هم در سطح گسترده، هیچ ابایی ندارد. [25] گذشته از الجزایر، مصر نیز در سال‌های آغازین دهه 1990 شاهد وقوع چنین حوادثی بود. گروه الجماعه الاسلامیه در سال‌های 1992، 1995، 1997 در منطقه جهانگردی اهرام به اتوبوس‌های جهانگردان حمله ور شد و دهها جهانگرد خارجی را به قتل رساند. یکی از رهبران گروه الجماعه الاسلامیه طی مصاحبه‌ای اعلام کرده بود که میان نظامیان و غیر نظامیان تفاوتی نمی‌گذارد و با ضربه زدن و کشتن جهانگردان خارجی در واقع می‌خواهد رژیم مصر را از درآمد هنگفت ناشی از جهانگردی محروم کند. [26] در اوایل همین دهه، عملیات خشونت بار بسیار مهمی در ایالات متحده به وقوع پیوست که ذهن همه جهانیان را به خود مشغول کرد. این حادثه، بمب‌گذاری در مرکز تجارت جهانی در نیویورک بود که به تلفات گسترده غیر نظامیان

منجر شد. همان گونه که میدانیم، این نوع خشونت گسترده در سالهای 1995 به بعد نیز علیه سفارتخانه های آمریکا در آفریقا و سپس پایگاه‌های آمریکایی در عربستان سعودی و یمن، و سرانجام در 11 سپتامبر 2001 در نیویورک انجام شد و هزاران کشته از خود به جای گذاشت. در اینجا لازم است که ابتدا به ریشه های این نوع اعمال خشونت که ما آن را فرقه ای نامیده ایم، و سپس به سوال اصلی پژوهش در مورد علت یابی رواج این نوع خشونت در میان اسلام گرایان، به ویژه اسلام گرایان مغرب عربی، پاسخ دهیم.

تبار شناسی خشونت فرقه ای

همان گونه که پیش از این اشاره شد، خشونت فرقه ای از تعصب شدید عقیدتی به یک آیین یا مجموعه عقاید خاص در برابر سایر آیینها و مجموعه ها ناشی می شود و نه تنها از یک برنامه سیاسی طراحی شد معطوف به قدرت که بستر خشونت ایدئولوژیک است. تعصب فرقه ای باعث می شود تا پیروان آن، ارزش مطلق و حقیقت را خاص آیین خود ببینند و سایر آیینها را گمراهی و انحراف مطلق به حساب آورند. چنانچه این تعصب به قدرت گیری گروه منجر شود، سایر آیینها و گروهها در معرض هجوم و نابودی قرار میگیرند و در نتیجه خشونت فرقه ای گسترش پیدا میکند. در تاریخ معاصر جهان اسلامی، عمده ترین گروهی که دارای این تعصب آیینی بود و از این نوع خشونت‌های فرقه ای علیه دیگران استفاده کرد، گروه وهابیت بوده است، خود را محور حقیقت اسلامی دانسته و سایر مکاتب فقه اسلامی را گمراه در نظر میگیرد. [27]

تاریخ وهابیت از اواخر قرن 18 به بعد سرشار از توسل به خشونت فرقه ای علیه سایر مسلمانان، چه در جزیره العرب و چه در مناطق اطراف آن بوده است. تعصب وهابیون نسبت به حقیقت داشتن عقاید خود و تکفیر دیگران را میتوان در نگرش آنان نسبت به تشیع دید. آنان نه تنها تشیع را نوعی بدعت در اسلام می دانند، بلکه در صورت توان، همانند گذشته، درصد نابودی و کشتار شیعیان و اماکن شیعه نیز بر می آمده اند. [28]

هجومهای وهابیون در پایان قرن 18 و اوایل قرن 19 به مکان های مقدس شیعه در عراق و کشتار شیعیان و تخریب مزار امامان شیعه نمونه ای از این نوع تعصب و خشونت فرقه ای است. [29]

این خشونت فرقه ای در قرن 20 میلادی نیز علیه مکانهای مقدس شیعه در جزیره العرب و سایر نقاط منطقه تداوم پیدا کرد. عملیات خشونت بار گروههای وهابی پاکستان (سپاه صحابه) علیه شیعیان در سالهای دهه 1980 و 1990، [30]

کشتار دیپلماتهای جمهوری اسلامی ایران در مزار شریف (1997) و سایر اقدامات گروههای تحت تأثیر ایدئولوژی وهابی، نمونه هایی از اعمال خشونت فرقه ای در دوران کنونی است. گرچه اکثر پژوهشگران سرآغاز وهابیت را به ظهور محمد بن عبدالوهاب در حجاز نسبت می دهند، باید توجه داشت که ریشه های این نوع عقاید فرقه ای به دوران اولیه قرون اسلامی می رسد. عقاید احمد بن حنبل و دیدگاه های تند وی نسبت به سایر مذاهب اسلامی که همه آنها را بدعت گرا میخواند، نخستین منبع این نوع خشونت گرایان فرقه ای بود. گذشته از ابن حنبل، ابن تیمیه از پیروان او، سهم بیشتری در ظهور فرقه گرایان خشونت طلب و در نهایت وهابیت بازی کرد. ابن تیمیه نیز همانند ابن حنبل، سایر مکاتب اسلامی، به ویژه شیعه، را بدعت گذار میدانست و شایسته برخورداری از اقدامات خشونت بار. در کنار این دو، دیگر فقهای تندرویی چون قاضی عیاض، نووی و ابن قیم نیز از منابع الهام بخش افراط گرایان اسلامی در پایان قرن بیستم بوده اند. [31]

گرچه فرقه گرایان وهابیت و روشهای خشونت بار آن علیه دیگران، همیشه به شبه جزیره عربستان و اطراف آن محدود بوده است. حوادث دو دهه آخر قرن بیستم از یک سو، و توان مالی و تبلیغاتی دولت عربستان سعودی که حامی وهابیت بوده است از سوی دیگر، باعث گسترش

عقاید وهابی به سایر نقاط جهان اسلام شده است. این گسترش بیش از هر جای دیگر در جنوب آسیا، یعنی در شبه قاره هند و سپس افغانستان و بعدها در مناطق دیگری نظیر چین مشاهده شده است. با این همه، نمی توان توان مالی عربستان و گروه‌های وهابی را تنها عامل گسترش نفوذ فرقه گرای خشونت طلب در منطقه دانست؛ چرا که در گذشته این نوع گسترش قابل مشاهده نبوده است. بنابراین، عوامل دیگری نیز می بایست دست اند کار بوده باشد تا بتواند عقاید افراطی و خشونت گرای وهابیت را در شبه قاره هند و افغانستان و سایر مناطق، به ویژه مناطق مغرب عربی، گسترش دهد. این عامل چیزی جز تحولات افغانستان در سالهای دهه 1980 و بعد از آن نبوده است. همان گونه که میدانیم، گروه‌های افراطی خشونت گرای مسلمانان منطقه مغرب عربی در اوایل دهه 1990 به افغانستان عرب (افغان عرب) معروف شدند، و این خود گویای اهمیت حوادث افغانستان در ظهور این پدیده بوده است. بدین ترتیب است که در علت یابی مسئله و در پاسخ به سؤال اساسی پژوهش پیرامون علت رواج این نوع خشونت گرای در جهان عرب، می بایست تحولات افغانستان را مورد بررسی قرار دهیم.

تحولات افغانستان و نقش آن در گسترش خشونت فرقه ای در جهان عرب آنچه که در این پژوهش در رابطه با تحولات افغانستان برای ما اهمیت دارد، این است که افغانستان در سالهای نیمه دوم دهه 1980 و دهه 1990 به میعادگاه فعالیت گروه های اسلام گرای جهان عرب تبدیل شد و شاید برای نخستین بار در تاریخ قرن بیستم زمینه ای را فراهم ساخت تا گرایشهای گوناگون اسلام گرای عربی، به ویژه اسلام گرایان شرق و مغرب عربی، با یکدیگر ملاقات کنند. این آشنایی جریانهای مشرق و مغرب عربی، بعدها نتیجه مهمی به بار آورد و آن ترکیب دیدگاههای ایدئولوژیک و مهارتهای سازمانی بود. در واقع پدیده افغانستان عرب که بعد ها در اوایل سالهای دهه 1990 به یکی از مسایل مهم کشورهای عرب تبدیل شد، محصول همین ظهور اسلام گرایان در افغانستان و ترکیب تجربه های فکری و سازمانی آنها بود. در واقع، افغانستان در سالهای بعد از 1985 شاهد حضور برخی از رادیکال ترین چهره های جنبشهای اسلامی نظیر عبدالرحمن عزام، رهبر شاخه رادیکال اخوان المسلمین اردن، و دکتر ایمن الطواهری، مرد شماره یک سازمان الجهاد مصر در خارج از زندان، و همچنین طلعت فواد قاسم، رهبر تندروی گروه الجماعة الاسلامیة مصر بود. از سوی دیگر، عمده ترین چهره های سازمانی و فعال جنبش اسلامی شرق عربی، به ویژه وهابیون عربستان سعودی، یا چهره هایی نظیر اسامه بن لادن و یاران او در این سالها در افغانستان به سر می بردند. هدف تمامی این گروهها، کمک به جهاد مسلمانان افغانستان علیه شوروی بود. بیشتر چهره های رادیکال جنبشهای اسلامی مصر، اردن و بعدها الجزایر (طرفداران و بقایای گروه مصطفی بویعلی) که از سوی کشورهای عرب در معرض سرکوب بودند، به افغانستان راه پیدا کردند تا در این محل امن به فعالیت بپردازد. در واقع، این گروهها با حضور در افغانستان به چند هدف اساسی مورد نظر خود دست یافتند: از یک طرف آزادانه به فعالیت سازمانی و جذب اعضای جدید مشغول می شدند و از طرف دیگر، از طریق مبارزه با شوروی ها هم به وظیفه مذهبی مورد نظر خود یعنی جهاد در راه خدا عمل می کردند و هم از این راه آموزشهای نظامی لازم را برای آینده می دیدند.[32]

پدیده مهم دیگری که در افغانستان روی داد، آشنایی جریانهای اسلامی شرق و غرب عربی، و تبادل مهارتهای سازمانی و آموزشهای ایدئولوژیک آنها بود. در این میان جنبشهای رادیکال مغرب عربی، مهارتهای سازمانی و تشکیلاتی خود را در اختیار اسلام گرایان سعودی قرار دادند و اسلام گرایان سعودی نیز از طریق نفوذ گسترده مالی خود توانستند دیدگاه های تند وهابی و

فرقه گرای خود را وارد چار چوب ایدئولوژیک جریان اصلی اسلام گرایي کنند. از سوی دیگر، حضور برخی از گروه‌های کشمیری در پیشاورو نقش مدارس وابسته به مکتب دیوبندی همه و همه در گرایش جریان اسلام گرای مغرب عربی به سوی افراط گرایی مؤثر بود. البته تأثیر قبلی اندیشه های برخی فقهای تندروی اهل سنت نظیر احمد بن حنبل، ابن تیمه و ابن قیم در دیدگاه‌های ایدئولوژیک سید قطب، عبدالسلام فرج و جهیمان العتیبی، [33] به این تغییر و تحول ایدئولوژیک از رادیکالیسم اسلامی به سوی خشونت فرقه گرایی وهابی بسیار مؤثر بود. به عبارت دیگر، زمینه های این اشتراک دیدگاهها از قبل وجود داشت و حضور همه این جریانها در افغانستان به این تغییر و تحول شتاب بخشید. گذشته از اینها، تجربه گروه‌های پراکنده عربی در جنگ و درگیری نظامی با کمونیسم، و محیط خشن و سخت خود افغانستان، نقش مهمی در گرایش جریانهای اسلام گرای مغرب عربی به سوی کاربرد خشونت افراطی فرقه ای و کورکورانه بازی کرد. به هر صورت همه این عوامل، به ویژه آشنایی با دیدگاههای تند فرقه گرایی وهابی، باعث شد تا چهره های فعال جنبش اسلامی پس از بازگشت به منطقه مغرب عربی (مصر، اردن، الجزایر،...) با تعصب و تحریه بیشتری درگیر مبارزه با رژیمهای حاکم بر این کشورها شوند. بدین ترتیب بود که دور جدیدی از مبارزات مسلحانه گسترده و اقدامات تروریستی علیه مقامات و منافع کشورهای فوق الذکر آغاز شد. در این میان سه گروه جماعت اسلامی مسلح الجزایر، الجماعة الاسلامیه و الجهاد مصر، به ویژه دو گروه نخست، مهم ترین نقش را در حوادث خشونت بار الجزایر و مصر داشتند.

با شروع درگیریها میان نظامیان و اسلام گرایان الجزایر، یعنی پس از پیروزی جبهه نجات اسلامی در انتخابات پارلمانی 1991، افغان های عرب الجزایری که گروه جماعت مسلح الجزایر را تشکیل دادند، با به کارگیری حد اعلاي خشونت فرقه ای علیه غیر نظامیان مظنون به همکاری با ارتش، هزاران نفر با به قتل رساندند. در حالی که اسلام گرایان قبلی الجزایر، به ویژه گروه الجهاد و گروه مصطفی بویعلی در نیمه نخست سالهای دهه 1980، تنها به کاربرد خشونت ایدئولوژیک علیه نظامیان و اهداف امنیتی الجزایر مشغول بودند. [34] بعد از تجربه افغانستان و آشنایی رادیکالهای الجزایری با گروه‌های تندروی موجود در افغانستان و تجربه نظامی آنها در آن کشور بود که خشونت گرایی فرقه ای، یعنی تعصب شدید نسبت به تحقق بودن خود و باطل بودن طرف مقابل و کاربرد حد اعلاي خشونت برای نابودی آن (تجربیات وهابی ها در قرن 18 و 19)، وارد مرامنامه ایدئولوژیک و عملیاتی گروه‌های رادیکال افغانهای عرب شد. همین تحول در مصر نیز به چشم میخورد. گروه الجماعة الاسلامیه، پس از سال 1989 که نیروهای خود را از پیشاور پاکستان به مصر فرا خواند، درگیر یک رشته عملیات خشونت بار فرقه-ای علیه دولت مصر و منافع آن شد. در این میان، بمب گذاری در اتوبوس جهانگردان خارجی و حمله به آنان در فاصله سالهای 97-1992 که به قیمت جان دهها جهانگرد تمام شد، مهم ترین نمونه عملیات خشونت بار فرقه ای بودند. [35] در حالی که همین گروه در نیمه نخست دهه 1980، تنها به سازمان دهی عملیات مسلحانه علیه شخصیت‌های دولتی و نظامیان مصری مشغول بود و نه مردم عادی، علاوه بر این، این گرایش افراطی در جریان عملیات گوناگون خود در پاکستان و افغانستان، به ترور و کشتار شیعیان دست زد و این کار را نوعی فریضه برای خود دانست.

کاربرد خشونت فرقه ای علیه اهداف غیر نظامی، تنها در کشورهای عربی و اسلامی علیه رژیمهای حاکم صورت نمی گرفت، بلکه در دنیای غرب نیز همین نحوه عملیات در سالهای دهه 1990 به چشم می خورد. برخی عملیات بمب گذاری علیه اهداف غیر نظامی، نظیر بمب گذاری در مرکز تجارت جهانی در نیویورک در 1993، بمب گذاری گروه‌های اسلام گرای چینی در

برج‌های مسکونی روسی در مسکو در نیمه دوم دهه 1990، بمب‌گذاری در سفارتخانه‌های آمریکا در کشورهای تانزانیا و کنیا در اواخر دهه 1990، و سرانجام ربودن هواپیمای آمریکایی در سپتامبر 2001 و کوبیدن آنها به برج‌های دوقلوی تجارت جهانی در نیویورک و ساختمان پنتاگون، عمده‌ترین نمونه‌های کاربرد خشونت فرقه‌ای علیه غیرمسلمانان بودند. آنچه که بیش از حد به اسلام‌گرایان افراطی انگیزه می‌داد، دیدگاه تند و رادیکال برخاسته از تقابل اسلام و کفر جهانی، و تقسیم جهان به جبهه حق و باطل و عملیاتی کردن اندیشه تشکیل امت جهانی یا حکومت جهانی اسلام از طریق رویارویی با جهان کفر بود. این دیدگاه غیر واقع‌گرایانه گرچه در بسیاری از اندیشه‌های متفکران سیاسی اسلام نهفته است، اما آنان هیچ‌گاه این دیدگاه را برای دوران معاصر مناسب نمی‌دیدند و در صدد بودند تا از طریق تعامل تمدنی با جهان عرب و نه رویارویی آرمان‌خواهانه و فرقه‌ای، به پیشبرد اسلام بپردازند. بسیاری از اندیشمندان معاصر اسلامی نظیر خورشید احمد پاکستانی، [36] راشد الغنوشی تونسلی، عباس مدنی رهبرجبهه نجات الجزایر، حسن حنفی، [37] از روشنفکران مسلمان مصری، و دیگران، هرگونه رویارویی تعصب‌آلود و فرقه‌گرایانه با جهان مسیحی را به صلاح اسلام نمی‌دانستند. اما فقهای وهابی عربستان سعودی، پاکستان و پیروان جدیدشان در افغانستان که رژیم طالبان را بنا گذاشته بودند، با یک دیدگاه قبیله‌گرایانه، در نوشته‌های کتبی و تعالیم شفاهی خود، رویارویی اسلام و کفر (جهان غرب) و لزوم مبارزه بی‌امان با منافع جهان مسیحی و یهودی را به پیروان خود گوشزد می‌کردند. تشکیل گروه موسوم به جبهه جهانی برای کشتن صلیبی‌ها و یهودیان [38] در 1998 از سوی بن‌لادن، ایمن الظواهری و دیگران در افغانستان و دست‌زدن به عملیات نظامی علیه مسیحی و یهودی (آمریکا، روسیه، و اسرائیل)، مهم‌ترین تلاش‌گروه‌های اسلام‌گرای تندرو فرقه‌گرا بوده است. این گروه که شبکه‌ای از تندروترین و متعصب‌ترین و سنتی‌ترین عناصر اسلام‌گرای جهان اسلام، به ویژه جهان عرب را در کنترل خود داشت، در اواخر دهه 1999 عملیات گوناگونی را در جهان به راه انداخت که مهم‌ترین آن عملیات 11 سپتامبر 2001 بود.

نتیجه‌گیری

هدف عمده این پژوهش درک چرایی و چگونگی رواج خشونت‌گرایی افراطی و گاه تروریستی در برنامه‌های سیاسی جنبش‌های اسلامی معاصر بوده است. در راستای سؤال اساسی پژوهش، این فرضیه را مطرح کردیم که علت اصلی رواج خشونت‌گرایی علیه اهداف غیر نظامی و مردم عادی از سوی برخی گروه‌های اسلام‌گرا، نتیجه ترکیب تجربه‌های سازمانی و ایدئولوژیک اسلام‌گرای مشرق و مغرب عربی در اواخر دهه 1989 و اوایل دهه 1990 بوده است. برای رسیدن به این تبیین، در فرضیه عنوان کردیم که تحولات افغانستان در نیمه دوم دهه 80 و نیمه اول دهه 1990 نقش عمده‌ای در گرایش جریان‌های اسلام‌گرا به سوی خشونت‌گرایی افراطی بازی کرده است. افغانستان میعادگاه تجمع گروه‌های عمده اسلام‌گرای مشرق و مغرب عربی بود که برای مبارزه با اشغال شوروی به آنجا آمده بودند و در جریان سال‌های جهاد در پیشاور به یکدیگر نزدیک شدند.

رابطه نزدیک این گروه‌ها و همکاری آنها با هم باعث تأثیرگذاری متقابل شد. به نحوی که گروه‌های اسلام‌گرای مغرب عربی تجربیات طولانی سازمان‌دهی و ایدئولوژیک، خود را در اختیار اسلام‌گرایان مشرق عربی گذاشتند و گروه اخیر با در دست داشتن اهرم‌های گسترده مالی توانست افکار افراطی و فرقه‌گرایانه خود را به درون جریان‌های اسلام‌گرای مغرب عربی رخنه دهند. محصول مشترک این تأثیر متقابل و همکاری سازمانی و ایدئولوژیک ظهور پدیده

افغان‌های عرب بود که در اوایل سالهای دهه 1990 به انجام عملیات خشونت بار در کشورهای عربی و نیز در کشورهای غربی دست زدند. خشونت افراطی این جریان، که در عملیات سالهای 1991-95 الجزایر، سالهای 1992-97 مصر، عملیات علیه سفارتخانه‌های آمریکا و برج‌های تجارت جهانی در سالهای 1993-2001 و نیز بمب‌گذاری در برج‌های مسکونی مسکو در سال 2000 تجسم پیدا کرد، بر خلاف خشونت واکنشی سالهای 1930-1965 و خشونت ایدئولوژیک سالهای 1970-1985 تنها اهداف نظامی را مورد حمله قرار نمیداد، بلکه با حملات خشونت بار به مواضع غیر نظامی و مردمان عادی، بر اساس دیدگاه تعصب آلود خود بر آن بود که نیروهای مخالف خود، چه مسلمان و چه غیر مسلمان، را از پای در آورد و زمینه برپایی جامعه آرمانی خود را فراهم سازد. این جریان‌های خشونت گرا، غافل از این بودند که این نوع عملیات افراطی ضربه سخت و جبران ناپذیری بر چهره اسلام به طور عام، و جنبش‌های اسلامی به طور خاص، خواهد زد و زمینه را برای نیروهای خشونت گرای مقابل برای سرکوب تمام عیار و گسترده جنبش اسلامی و مخدوش کردن چهره اسلام در سطح جهان فراهم خواهد ساخت.

- [1] در رابطه با منتقدان دیدگاه‌های رادیکال سید قطب و متهم کردن وی به افراط گرایی و انحراف از اسلام و نیز دفاع از اسلام و نیز دفاع پیروان او، نگاه کنید به: ژیل کوپل، پیامبر و فرعون (جنبش‌های نوین اسلامی در مصر)، ترجمه حمید احمدی، تهران: انتشارات کیهان، 1375، ص ص 56-71
- [2] ترجمه چراغی بر فراز راه توسط حسن اکبری مرزناک، و ترجمه نشانه‌های راه توسط محمود محمودی و یک مترجم دیگر صورت گرفته است.
- [3] در مورد بحث‌های سید قطب در کتاب معالم فی الطریق، نگاه کنید به: ژیل کوپل، پیشین، ص ص 31-75، و نیز هرآیبرد کمجیان، اسلام در انقلاب: جنبش‌های اسلامی معاصر در جهان عرب، ترجمه حمید احمدی، تهران: انتشارات کیهان، 1377، ص ص 165-170
- [4] سید قطب، نشانه‌های راه، ترجمه محمود محمودی، تهران: نشر احسان، 1378، فصل‌های 4 و 10
- [5] حسن الهضیبی، دعاة لا قضاة، قاهره، 1977
- [6] نگاه کنید به: ژیل کوپل، پیشین، ص ص 64-67
- [7] در مورد این سازمانها نگاه کنید به: همان، ص ص 117-119-255-229
- [8] قاضی محمد سعید عشناوی، اسلام سیاسی، قاهره: 1987
- [9] همان، ص 163
- [10] در مورد نظرات عشناوی درباره جهاد و سایر مباحث کتاب او، نگاه کنید به: حمید احمدی، «اسلام سیاسی و منتقدان آن» نقد و بررسی اندیشه‌های قاضی عشناوی درباره رادیکالیسم اسلامی» فصلنامه مطالعات خاورمیانه، شماره 23، پاییز 1379، ص ص 91-119
- [11] نگاه کنید به: حمید احمدی؛ «اسلام گرایان و مسئله خشونت» فصلنامه گفتگو، شماره 18، زمستان 1376
- [12] برای نمونه بنگرید به دیدگاه‌های راشد الغنوشی، رهبر جنبش اسلامی تونس، در "al-ahram weekly" freeing islam form Taliban، و ترجمه همین مطلب در روزنامه صبح امروز، 7 دی 1377، ص 6
- [13] در مورد گروه مخفی اخوان (الجهاز السری)، نگاه کنید به: Richard p. Mitchell. The society of muslim brothers. London: oxford university press. 1969. Pp. 20-30 و نیز اسحاق موسی حسینی، اخوان المسلمین، ترجمه سید هادی خسروشاهی، تهران: انتشارات اطلاعات، 1375، ص ص 237-251
- [14] در رابطه با این ترورها نگاه کنید به: بهمن آقایی و خسرو صفوی، اخوان المسلمین،

- تهران: رسام، 1365، صص 82-88
- [15] در رابطه با این ناآرامی‌ها و نقش اخوان المسلمین در آن نگاه کنید به: غلامرضا نجاتی، جنبش‌های ملی مصر، تهران: شرکت سهامی انتشار، 137، صص 70-85
- [16] در مورد اختلاف اخوان با دولت انقلابی، نگاه کنید به: عبدالله امام، عبدالناصر، و اخوان المسلمین، قاهره: 1980
- [17] نگاه کنید به «زینب الغزالی، روزهایی از زندگی من، ترجمه کمال حاج سید جوادی، تهران، شرکت تعاونی ترجمه و نشر بین الملل، 1361
- [18] نگاه کنید به: جابر رزق، اخوان المسلمین در کشتارگاه‌های ناصر، ترجمه مصطفی آریایی، تایباد: انتشارات سنت، 1380
- [19] برای خواندن خلاصه دیدگاه‌های قطب در کتاب معالم فی الطریق، نگاه کنید به: دکمجیان، پیشین، صص 70-165 و نیز کوپل، پیشین، صص 31-75
- [20] در مورد بد رفتاری با سید قطب در زندان، نگاه کنید به: زینب الغزالی، پیشین، صص 70-75، و کوپل، پیشین، همچنین نگاه کنید به: صلاح عبدالفتاح الحادی، سید قطب از ولادت تا شهادت، ترجمه جلیل بهرامی نیا، تهران: احسان، 1380
- [21] نگاه کنید به: کوپل، پیشین، صص 102-75 و 229-265؛ و نیز دکمجیان، پیشین، صص 170-186
- [22] در مورد عملیات کرداسه، بنگرید جابر رزق، پیشین، صص 45-67
- [23] در مورد درگیری‌های خشونت بار اخوان سوریه با مأموران امنیتی و نظامی سوریه نگاه کنید به: umar f. abdallah. Islamic struggle in syrin. Berkley: mizan press. 1983, pp.103-104 و نیز مجموعه من المباحثین، حماء ماساه العصر، بی‌جا، منشورات التحالف الوطنی السوری، بی تا
- [24] در مورد سیاست‌های اعتدالی اخوان المسلمین و مخالف آن با خشونت‌گرایی رادیکالیها، نگاه به: ژوئل کامپانا، «دولت جامعه مدنی و اسلام‌گرایی در خاورمیانه: اخوان المسلمین از رویارویی تا همکاری» ترجمه حمید احمدی، ماهنامه اطلاعات سیاسی و اقتصادی، شماره 125-126، فروردین و اردیبهشت 1377.
- [25] در مورد گروه‌های تندروی اسلام‌گرای افراطی الجزایر، نگاه کنید به: mohammad m. hafez "armed islamist movements and political violence in Algeria" middle east journal. Vol. 54. No. 4. Autumo2000. Pp. 572-94 در مورد گروه‌های افراطی در لیبی نگاه کنید به: ray takeyh. Qadhafi and the challenge of militant islam." Washington quarerly. Summer 1998. Pp.159-172
- [26] نگاه کنید به مصاحبه طلعت فواد قاسم در، حمید احمدی، «اسلام‌گرایان و مسئله خشونت» پیشین.
- [27] این نگاه تعصب‌آلود فقهای تندروی حنبلی و وهابی خصوصت آنان نسبت به سایر مکاتب مذهبی اسلام، باعث انتقادات زیادی شد. در مورد یکی از انتقادات که از سوی یک اندیشمند سنی لبنان (در اصل آفریقایی) نوشته شده است، نگاه کنید به: الشیخ عبدالله الهمدی (الجبشی)، المقالات السنیه فی کشف ضلالات احمدبن تیمیه، بیروت: دار المشاریع، 1996
- [28] در رابطه با نگرش وهابیت نسبت به شیعه و دشمنی با آن نگاه کنید به: ناصرالعمر، احوال الرافضیه فی بلاد التوحید، 1992، به نقل از: دکمجیان، پیشین، صص 272
- [29] در مورد کشتارهای شیعیان عراق و تخریب اماکن مقدس شیعه در کربلا، نجف و سایر شهرهای عراق، نگاه کنید به: سید محمد حسن قزوینی، فرقه وهابی و پاسخ به شبهات آنها، ترجمه علی دوانی، تهران. وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، 1368، صص 32-34، 41-43، 57-55
- [30] در مورد درگیری‌های گروه‌های تندروی وهابی با شیعیان پاکستان، نگاه کنید به: musa khan jalalizai. The sunni-shia contlict in Pakistan. Lohore: book traders. 1998

- [31] درباره تأثیر اندیشه این فقیهان بر اسلام‌گرایی رادیکال معاصر، نگاه کنید به: دکم‌جیان، پیشین، ص ص 77-83
- [32] در مورد حضور این گروه‌ها در افغانستان و فعالیت آنها و تشکیل پدیده افغان‌های عرب، نگاه کنید به: محمد صلاح، «ناگفته‌های جنبش‌های رادیکال اسلامی» ترجمه سید محمود بجنوردی، فصلنامه مطالعات خاورمیانه، شماره‌های 28 و 29، زمستان 1380 و بهار 1381
- [33] در مورد دیدگاه‌های افراطی عبدالسلام فرج و العتیبی، نگاه کنید به: همان، ص ص 183-178 و 77-83
- [34] در مورد گروه‌های رادیکال اسلامی الجزایر در سال‌های اولیه دهه 1980، نگاه کنید به: حمید احمدی، «در الجزایر چه می‌گذرد؟» روزنامه کیهان، 26 مهر تا اول آبان 1367؛ و نیز: حمید احمدی «انقلاب اسلامی ایران و جنبش‌های اسلامی در خاورمیانه» در سلسله مقالات پیرامون جهان سوم، به کوشش حاتم قادری، تهران: نشر سفیر، 1370
- [35] در مورد عملیات خشونت بار گروه‌های رادیکال مصری در اواخر دهه 1990، نگاه کنید به: مرکز الدراسات السياسية و الاستراتيجية بالاهرام، الحالة الدينية في مصر، قاهره، الاهرام، 1998، ص ص 246-243
- [36] در مورد دیدگاه‌های خورشید احمد درباره غرب؛ نگاه کنید به: khorshid ahmad. The nature of the Islamic resurgence. In edited by voices of resurgent islam. New York: oxford university press. 1983. Pp 218-230
- [37] درباره دیدگاه‌های حسن حنفی در رابطه با جهان غرب، نگاه کنید به: Hassan hanafi. Islam in modern world. Tradition. Revolution and culture. Cairo: dar kebaa. 2000. Pp. 395-494
- [38] در مورد تشکیل این جبهه و اهداف و رهبران آن نگاه کنید به: med moussa. The Taliban connection. Al-ahram weekly. No 396. September 24-30 1998 «عنف الجهاد يتجه الى الخارج و مبادره الجماعة الاسلامية تسير نحو النجاح» الحياة، العدد 81-13-28- دسامبر 1998